

بحث در ادله ای بود که دلالت می کند بر اشتراط استقلال شمس به تجفیف

دلیل عمده این اشتراط صحیحه زراړه بود که اذا جففته الشمس فصل علیه فهو طاهر

و بزرگان فرمودند که اسناد یک فعل به یک فاعل ظهور دارد در استقلال فاعل بنابراین اذا جففته الشمس استقلال استفاده می شود و در نتیجه به مفهوم شرط یا تحدید دلالت دارد بر این که هر جا چنین تجفیفی نبود پاک نمی شود

در کلام بزرگان در توضیح این مطلب عباراتی بود که به نظر می آید خلط شده است مانند تنقیح که به نظر می آید دارای تشویش است.

ما سه مطلب داریم که در فقه کارآیی دارد

اول این که ظهور فعل در مباشرت است یا اعم است از تسبیب و مباشرت عند عدم القرینه. مثلا این که بر پسر بزرگ انجام قضاء پدرش واجب است مراد فقط بالمباشره است یا بالتسبیب هم اشکال ندارد. که معمولا بزرگان قائلند به اینکه ظهور در اعم دارد.

دوم: فعلی که به فاعلی نسبت داده می شود آیا ظهور دارد در اینکه فاعل شریکی ندارد و مستقل در انجام است یا اعم؟ در این جا بزرگان فرموده اند که ظهور در استقلال دارد مثل بنی الامیر المدینه که ظهور دارد در این که شریکی در این کار ندارد. و شریک غیر از مددکار و کمک کار است. مقصود از شریک کسی است که آن فعل همان طور که به فاعل نسبت داده می شود به او هم نسبت داده شود. مثلا کسی که می خواهد لباس بپوشد و کسی کمکش می کند در اینجا نمی توان این فعل لباس پوشیدن را به آن کمک کار هم اسناد داد.

سوم: آیا اسناد یک فعل به یک فاعل ظهور دارد در این که فاعل متفرد است یا اینکه ممکن است متفرد نباشد یعنی شبیه آن کار از دیگری هم سر زده باشد. مثلا در بنی الامیر المدینه مقصود این است که امیر دیگری مدینه دیگری را بنا نکرده است یا این که اعم است و نفی نمی کند

حال فرق نمی کند که این فاعل این فعل را بالمباشره انجام داده است یا بالتسبیب.

پس سه چیز است یکی اینکه شریک دارد یا نه و اینکه متفرد است یا نه و اینکه بالتسبیب است یا نه.

قهر را مطلب دوم که آیا شریک دارد یا ندارد این در افعالی جای بحث است که می تواند از بیش از یک فاعل سر بزند. یعنی فعلی که یک مصداق واحد آن بتواند از بیش از یک نفر سر بزند مثل قتل. اما بعضی فعلها هست که نمی شود از دو نفر سر بزند مثل مجيء زید که یک آمدن خاص شخصی و جزئی حقیقی ممکن نیست که از دو نفر صادر شود. اما همین قتل خاص جزئی حقیقی را ممکن است دو نفر انجام دهند مثلاً دو نفر با هم چاقویی را در قلب کسی وارد می کنند. یا یک اکل و یک مجيء را نمی شود بیش از یک نفر انجام دهد.

یا فعلی مانند «رمی» را می توان به فاعلهای طولی نسبت داد و همچنین دو نفر با هم انجام دهند. اما نمی توان گفت و ما اكلت اذ اكلت و لكن الله اكل و یا ما جئت اذا جئت و لكن الله جاء

همچنین در مطلب سوم که آیا اسناد یک فعل به یک فاعل ظهور در تفرد دارد یا نه در جایی است که فعل قابلیت تکرار از فاعلهای مختلف را داشته باشد و الا این بحث معنا ندارد.

حال در تنقیح این گونه می فرماید:

در مقام توضیح استدلال به صحیح زرارہ: فرموده است این دلالت می کند که نباید در کنار شمس چیز دیگری باعث خشک شدن شود

إن قوله عليه السلام في صحیحة زرارہ: إذا جففت الشمس فصل عليه فهو طاهر يقتضى بظاهرة لزوم استناد التجفیف الى الشمس باستقلالها، و ذلك لان الجفاف عن رطوبة لا يعقل فيه التعدد و التكرار، لأنه أى الجفاف عرض غير قابل للتعدد عن رطوبة واحدة. [1]

ایشان این مطلب را برای استقلال آورده است به این معنا که شریکی ندارد در حالی که سراغ تکرار و عدم تکرار رفته اند که مربوط به مسئله سوم در حالی که آن چه به درد این مطلب می خورد دوم است. قتل زید هم قابل تکرار نیست اما این سوال هست که آیا به تنهایی انجام داده است یا شریکی.

من گمان می کنم که مقرر اشتباه کرده است. فلذا این تشویش در فقه الشیعه وجود ندارد.

بعد در ادامه می فرماید:

و إذا أسند مثله إلى شيء فظاهرة أنه مستند إليه بالاستقلال لانه لو كان مستندا إلى شيئين أو أكثر كالشمس و النار و نحوه لما يصح إسناده إلى أحدهما لأنه مستند الى المجموع على الفرض و لا يعقل فيه التعدد، فإذا أسند الى شيء واحد كما في الخبر حيث أسند فيه الى الشمس فحسب كان ظاهرا في الاستناد بالاستقلال، و ليست اليبوسة كأكل زید و نحوه مما

لا ظهور له فى نفى صدور الفعل عن غيره لوضوح أن قولنا: أكل زيد لا ظهور له فى عدم صدور الأكل من عمرو- مثلا.[2]

ایشان یک تعلیلی قبل از مدعا داشت و در اینجا تعلیل بعد از مدعا که در این جا هم خلط فرموده است. می فرماید که بیوست مانند اکل نیست. در اکل زید ظهور ندارد که بکر نخورده است اما جفته الشمس ظهور دارد که شریک ندارد. و این خلط است زیرا آن چه که اکل زید نفی نمی کند این است که دیگری مثل آن را انجام داده است این در جفته الشمس هم هست که ممکن است چیز دیگری چیز دیگر را خشک کرده باشد. مثلا آتش چیز دیگری را خشک کرده باشد.

بعد می فرماید: **و السر فيه أن الأكل- فى نفسه- أمر قابل للتعدد و التكرار فيمكن أن يستند إلى زيد كما يستند إلى عمرو لتعدد و هذا بخلاف الجفاف و اليبس، لأن الشيء الواحد لا يجف- عن رطوبة واحدة- مرتين، فعلى ذلك يعتبر فى الطهارة بالشمس استناد الجفاف إلى الشمس بالاستقلال فمع استناده إليها و إلى غيرها لم يحكم بالطهارة[3]**

در اینجا هم محاسبه درست نیست زیرا اکل هم نسبت به یک مأکول و یک آکل نمی شود از بیشتر از یک فاعل سر بزند و اگر نسبت به یک نظیر و شبیه مقایسه می شود از هر دو می تواند سر بزند

این تشویش هم در تنقیح است و هم در شرح عروه آقای حائری و هم در مستمسک. اما اصل حرف این بزرگان که هر وقتی فعلی که قابلیت دارد از بیش از یک فاعل سر بزند مثل قتل عند الاسناد به یک فاعل ظهور عرفی اطلاقی دارد(نه وضعی همان طور که مرحوم تبریزی می فرماید). در این که فاعل دیگری نبوده است والا ذکر می شد. همان طور که در قضیه شرطیه می گوئیم اذا جاء زيد و اكرمه دلالت دارد بر اینکه مجيء زيد علت تامه اكرام است. والا با چیز دیگری عطف میشد.

بنابراین این مطلب تمام است اگر چه این بزرگانی مانند حاج آقا رضا و فاضل نراقی (هر دو فاضل هم پدر و هم پسر ، پسر در مستند و پدر را هم ایشان نقل می کند در لوامع) فرموده اند که ظهور ندارد. و جفته یعنی از خورشید صادر شده است اما اعم است از این که چیز دیگری هم در کنارش بوده است یا نه

طایفه دوم :

دلایلی که می گوید استقلال لازم نیست

اول موثقه عمار : به این دلیل که فرمودند ... فاصابته الشمس ثم يبس فالصلوه ...

که ثم يبس اطلاق دارد که به شمس وحدها او بالشمس مع غيرها او بغير الشمس

روایت دوم: روایت معتبره زراره و حکیم

قلنا لابی عبدالله السطح یصیبه البول او یبال علیه ... ان کان تصیبه الشمس و الريح و کان جافا فلا بأس به

در اینجا فرمودند که اگر هم شمس و هم ریح اصابه بکند که اطلاق دارد که هر دو باعث خشک شدن شود یا یکی باعث خشک شدن شود، بنابراین این روایت هم دلالت دارد بر این که استقلال لازم نیست.

از اینجا معلوم می شود که قول سوم می فرماید که تنها شراکت ریح با شمس اشکال ندارد به این دلیل است که می فرماید د راین روایت که ریح ذکر شده است از باب مثال نیست و نمی توان الغاء خصوصیت کرد و یا بواسطه اینکه قول به فصل نداریم بگوییم شامل همه چیز می شود زیرا اصلاً این فروع مطرح نبوده است.

اشکال:

آیا موثقه عمار و روایت زراره و ابن حکیم مقتضی دارد یا نه و اگر مقتضی دارد راه جمع چگونه است را باید بحث کنیم پس باید در دو مقام بحث شود.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1] التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الطهارة 3، ص: 158

[2] همان

[3] همان